

مستندی که از دل سانسور و یکطرفه گویی صدا و سیما در آمد

فراتر از مستند رضاشاه را چرا نباید انتظار داشت؟

شبکه تلویزیونی "من و تو" که در خانه بسیاری از ایرانیان جای صدا و سیما دروغگو و بی اعتبار جمهوری اسلامی را گرفته، مستندی از زندگی رضاشاه پخش کرد که به عقیده غالب ناظران و دست اندرکاران امور رسانه‌ها بسیار موفق بود. این مستند یا دقیق تر بگوییم رپرتاژ آگهی که در روزهای اخیر سر و صدای بسیار برپا کرده نه متکی بر روایت دقیق تاریخی است، نه ارزیابی بیطرفانه‌ای از دوران رضاشاه ارائه می‌دهد، نه کارنامه واقعی دوران او را بطور جدی بررسی می‌کند، نه بر نابود کردن دستاوردهای انقلاب مشروطه توسط رژیم او تاکید دارد، نه ماهیت‌پی‌جایی اجباری او را با حجاب اجباری جمهوری اسلامی مقایسه می‌کند، نه پایان‌بی افتخار آن رژیم را به نمایش می‌گذارد و ... با همه اینها باید آن را موفق و اثرگذار دانست. و آیا این تناقض نیست؟ و دلیل این سروصدا و موفقیت چه می‌تواند باشد؟

برخی موفقیت این مستند را به تکنیک آن مربوط می‌دانند، برخی به عکس‌ها و فیلم‌ها، برخی به شیوه‌های طرح و توسعه مطالب و روایت‌های تاریخی، برخی به نوستالژی نسبت به گذشته و مشابه آن. همه این عوامل می‌تواند کمتر یا بیشتر در موفقیت این رپرتاژ آگهی موثر بوده باشد، ولی دلیل اصلی آن نیست. در واقع موفقیت و سروصدای این مستند به این واقعیت باز می‌گردد که انقلاب 57 ایران پس از سی و پنج سال درست در همان دوراهی تاریخی قرار گرفته است که انقلاب مشروطه پس از بیست سال در برابر آن قرار گرفت: دوراهی یک نظام پارلمانی و دمکراتیک برای ترقی و پیشرفت کشور یا یک دیکتاتوری مستبدانه و خونریز که برای چند دهه جامعه ایران را به عقب براند. امروز در جامعه ایران نیروهای رضاخانی و ضد رضاخانی درگیر یک نبرد سخت بر سر سرنوشت انقلاب هستند، نبردی که در کارزارهای انتخاباتی بصورت جمله "من سرهنگ نیستم" خطاب به سردار قالیباف از دهان حسن روحانی بیرون آمد و در رای وسیع مردم به وی متجلی شد.

بدینسان، موفقیت رپرتاژ آگهی زندگی رضاخان از خارج کشور و از درون امکانات شبکه "من و تو" بیرون نیامد، از درون جامعه ایران بیرون آمد. از درون نیروهایی از میان فرماندهان سپاه که دفاع از کشور و مرزها را کنار گذاشته، یا به فعالیت‌های اقتصادی و تجارت و پولشویی و اسکله قاچاق کالا روی آورده اند و یا با لباس نظامی در کسوت سیاستمدار درآمده و هر روز برای سیاسیون کشور خط و نشان می‌کشند. اینان همان کسانی هستند که به یک راه حل رضاخانی برای جمع کردن بساط انقلاب 57، بساط انتخابات و بساط جمهوریت معتقدند. به همان شکل که رضاشاه بساط انقلاب مشروطه و دموکراسی پارلمانی زمان خود را جمع کرد.

از کودتای 22 خرداد 88 علیه انتخاب میرحسین موسوی آرزوی رضاخانی شدن ایران روز به روز بیشتر در میان فرماندهان سپاه و نظامیان کشور ریشه دوانده است. هر کسی که از راه می‌رسد در کنار دو ناسزا به میرحسین موسوی و مهدی کروبی چند بد و بیراه هم به رضاشاه می‌گوید. محمد خاتمی "فتنه‌گر" و ضد روحانیت معرفی می‌شود همانگونه که رضاشاه فتنه‌گر و ضدروحانی بوده است. دستگاه عظیم تبلیغاتی به راه افتاد تا میان نمادها و شخصیت‌های مورد احترام جوانان کشور ما و رضاشاه ارتباط برقرار کند. اگر هم ارتباط مستقیمی برقرار نشد همین که امثال سردار نقدی و سردار جزایری و سردار جوانی و احمد خاتمی و حسین شریعتمداری و مشابه آنها موسوی و کروبی و خاتمی را با همان زبان و اتهاماتی کوبیدند که رضاشاه را، برای برقرار شباهت میان ایندو، برای ایجاد زمینه علاقه و احترام به رضاشاه کافی بود.

رپرتاژ آگهی زندگی رضاشاه شبکه من و تو با هیچ معیاری، فیلم مستندی موثق و قوی محسوب نمی‌شود، آن شرایط دوراهی تاریخی که امروز کشور ما در آن قرار گرفته این مستند را موفق و اثرگذار کرده و آن هم بطور نسبی. جامعه ایران در انتخابات 92 نشان داد که نه سرهنگ می‌خواهد، نه حکومت سرهنگان، نه کلنل قزاق و نه دیکتاتوری رضاخانی. جامعه ایران خواهان آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، احترام به مردم، نظام پارلمانی، اجرای قانون اساسی و مشروطیت است، یعنی همه آنچه حکومت رضاخانی کمر به نابودی آن بست و در میان سرداران سپاه نیز هستند که همین مسیر را می‌خواهند ببیمایند. رهبری مستبدانه آقای خامنه‌ای که مانند همه مستبدان تاریخ گرفتار "خودشیفگی" است، این جاده را هموار کرده است.

سران سپاه و نظامیان ایران بخش بزرگی از اعتبار و احترامی را که بر اثر شرکت در جنگ با عراق بدست آورده بودند در سال‌های اخیر و با آرزوی تبدیل شدن به رضاخان، با کودتا علیه انتخابات، با سقوط تا حد تبدیل شدن به یک چماق‌دار، با شرکت در سرکوب تظاهرات مسالمت آمیز مردم، با قرار گرفتن در برابر شخصیت‌های محبوب و پراعتباری چون موسوی و کروبی و خاتمی، با تبدیل شدن به تاجر و ارزفروش و کارخانه دار و ... از دست دادند. اگر هنوز اندک اعتیاری برای سپاه باقی مانده به برکت خانواده‌های امثال همت و باکری و سردارانی چون علایی و محسن رشید و جانبازهای محروم و دردکشیده‌ای است که امروز به حال خود رها شده اند و با اینحال همچنان در کنار مردم هستند و آرزوی برقراری حکومت رضاخانی را ندارند. اگر بخشی از فرماندهان سپاه و نظامیان قدرت طلب ایران تصور کرده اند که می‌توانند جامعه را به مرزهای فروپاشی و هرج و مرج بکشانند تا خود همچنان رضاخان و قهرمان نظم و ثبات ظهور کنند در اشتباهند. مردم ایران نشان داده اند که هوشمندتر از آن هستند که به چنین نقشه‌هایی اجازه موفقیت دهند. پیروزی یک روحانی در برابر دو نظامی (سردار قالیباف و سردار فرمانده اسبق سپاه محسن رضانی) در انتخابات 92 پیامی بزرگ به همراه داشت. پیامی که اگر بازندگان انتخابات و بویژه بیت رهبری و کانون‌های نظامی و سپاهی نخواهند آن را درک کنند شکست‌های سخت تری در آینده در انتظار آنان و خطرهای مهلک تری در انتظار ایران خواهد بود.

مستند رضاشاه که در ادامه مستند دو قتل سیاسی، قتل شاپور بختیار و فریدون فرخ زاد ساخته و پرداخته شده و از شبکه پر بیننده "من و تو" پخش شد، درس‌های زیادی را به همراه دارد که بیش و پیش از همه، حاکمیت باید پنبه را از گوش درآورده، چشم بند را نیز از چشم برگرفته و به آن توجه کند. ما نیز می‌توانیم در باره شبکه "من و تو" منبع تامین هزینه آن، گردانندگان پشت صحنه و ... مطالبی را که میدانیم منتشر کنیم. اما درد، با این حرف‌ها درمان

نمی شود و نیازی هم به آن نیست، زیرا درد اصلی جای دیگر است:

با خود نباید تعارف کرد:

دو رسانه تصویری فارسی در اختیار دو جبهه است.

رسانه ملی در ایران که حاکمیت آن را مصادره کرده و آن را از اعتبار و تاثیر انداخته

و رسانه های پربیننده ای که از خارج برنامه پخش می کنند.

ملی ترین و دلسوزترین فعالان سیاسی امروز تریبونی برای بیان نظرات و دیدگاه های خود ندارند. محققان شریف و بی طرف یا خانه نشین اند و یا مانند سیاسیون داخل و یا مهاجر بی تربیون. اپوزیسیون آگاه و نه چپ زدگانی که تازه دست آنها را باید گرفت و به راه راست هدایتشان کرد، اگر دقیق ترین نظرات را هم داشته باشند و بنویسند، حداکثر روی یکی از سایت های فارسی زبان خارج از کشور منتشر می شود و تازه همین سایت ها نیز توسط حکومت فیلترند و مردم در داخل کشور با دشواری بسیار می توانند به آنها دسترسی پیدا کنند. داناترین روحانیون و مذهبپون اگر در زندان نباشند، در حصر خانگی و یا حصر حکومتی اند. ضربات پیاپی حکومت در دو دهه گذشته به روزنامه نگاران و رسانه ها و پاکسازی های حکومتی در این رسانه ها، نه تنها رسانه های داخلی را از کادرهای روزنامه نگار محروم ساخته، نه تنها بزرگترین ضعف تکنیکی را به آنها تحمیل کرده و نه تنها ترس و دلهره را بر آنها حاکم ساخته، بلکه عملاً با گریز روزنامه نگاران از ایران، نیروی رسانه های فارسی زبان تصویری و پربیننده خارج از کشور را تامین کرده است. سیمای یکطرفه جمهوری اسلامی با همه امکانات تکنیکی و فنی پیشرفته اش، امروز بی اعتبارترین رسانه داخل کشور است. تحریف تاریخ، مطالب یکطرفه و مشمنز کننده توأم با توهین به همه جز خودی ها، و قضاوت های بی امان حکومتی، سانسور خبری، سانسور تصویری، ضعف علمی در کار خبری و تبلیغی، چشم در چشم مردم دوختن و دروغگویی را بی امان ادامه دادن و.... رسانه تصویری جمهوری اسلامی را به مرغی پرکنده و سرگردان در حیاط خانه تبدیل کرده است. این فاجعه، هیزم تنوری شده که نان تهیه کنندگان فیلم های باصطلاح مستندی مانند مستند رضا شاه را در آن می پزند و تا سیمای جمهوری اسلامی آن نشود که حسن روحانی پیش از انتخابات 92 در گفتگو با "چلچراغ" گفت، باد در پرچم رسانه هائی نظیر "من و تو" که بر شمار آنها افزوده نیز خواهد شد، خواهد وزید. حق با حسن روحانی است که گفت فیلترینگ سایت ها و جهیدن روی بام خانه های مردم و پادین کشیدن ماهواره هیچ دردی را درمان نکرد و نخواهد کرد جز آن که آب به آسیاب شبکه های ماهواره ای می ریزد. مستند رضاشاه از دل سانسور و بی اطلاعی مردم از واقعیات گذشته و تحریف و دروغگویی و تبلیغات یکطرفه صدا و سیمای جمهوری اسلامی، از دل سرکوب احزاب سیاسی که حرفی برای گفتن داشتند و دارند بیرون آمد. و اگر در به همین پاشنه در جمهوری اسلامی بچرخد، باید در انتظار مستندهای دیگر و حتی فراتر از مستند ها نیز بود.

اشتراک گذاری:  بازگشت